

## پست‌مدرنیسم به سبکی خوش‌بین\*

جهانگیر معینی علمداری

گفتمان پست‌مدرن در سال‌های اخیر جای خود را در میان محققان علوم اجتماعی باز کرده است و تعداد طرفداران این شیوه خاص جهان‌نگری و تحقیق به تدریج رو به افزایش دارد. هر از چندگاهی اثری با عنوان اصلی یا فرعی پست‌مدرن منتشر می‌شود و اذهانی را متوجه خود می‌کند. البته این آثار همگی در یک سطح نیستند و برخی از آنها هیچ حرف جدیدی در خود ندارند و بیشتر از مد و سلیقه عمومی پیروی می‌کنند. متأسفانه بسیاری تنها به این دلیل به بررسی پست‌مدرنیسم می‌پردازند که تازگی دارد و می‌تواند خوانندگان بیشتری را به سمت خود جلب کند. طبعاً اگر این گرایش حالت افراطی پیدا کند و از حد خود بگذرد، در آن صورت شکل بازاری و کاسبکارانه‌ای به خود می‌گیرد؛ چون به جای علم‌اندوزی و پاسخگویی به یک معضل یا حل مسئله‌ای به فکر جلب مشتری است. یقیناً چنین رویکردی مخرب و مخالف با روح تحقیق است.

به هر حال، خواسته یا ناخواسته و سطحی یا عمیق نوشته‌های پست‌مدرن دیدگاه‌های تقریباً مشابهی را مطرح می‌کنند و در اصول، فرق زیادی میان آنها مشاهده نمی‌شود. از این رو، می‌توان گفت که در سال‌های اخیر پارادایمی به نام پست‌مدرن به تدریج شکل گرفته و شیوه‌های خاص خود را برای تعریف، توصیف و شیوه‌های حل مسئله در اختیار دارد و در ضمن از آبشخورهای فکری و فلسفی به خصوصی الهام می‌گیرد. در کلیه آثار پست‌مدرن کم و بیش از مطالبی مانند نسبی‌گرایی، پایان‌شالوده‌گرایی، سیاست تفاوت، چند فرهنگ‌گرایی، نقد فراروایت‌ها، لزوم نقد کلیت و فرارفتن از مدرنیته، نقد حقیقت، تأکید بر گفتمان، ضعف‌های روش‌نگری، عدم اعتماد به عقلانیت و طرح‌های کلی، برجسته‌کردن خرده‌روایت‌ها، خرده‌گیری بر علم جدید، مبارزه با اروپامداری، نقد عینیت‌گرایی و فلسفه سنتی و دفاع از تنوع و تکثر صحبت می‌شود. این مبانی فکری عموماً در آثار پست‌مدرن مورد پذیرش است و به طور غیررسمی ملاک‌های شناخت متفکران این نحله دانسته می‌شود. تکرار این افکار در نوشته‌های گوناگون گاه به آنها حالت خطابی و تکراری می‌دهد. بدون شک، نویسندگان پست‌مدرن

---

\* پست‌مدرنیسم به سبک خوش‌بین، جهانگیر معینی علمداری / کتاب ماه علوم اجتماعی، تیر و مرداد ۱۳۸۲.

نمی‌توانند به این کلیات بسنده کنند و خواه ناخواه مجبورند که در مراحل بعدی مسائل سیاسی - اجتماعی و فرهنگی را با توجه به همین اصول فکری به نحو انضمامی تری تحلیل کنند.

رشد این گرایش و علاقه نسل جدید نویسندگان پست‌مدرن به پرهیز از کلی‌گویی و توجه به مسائل موجب شده که اخیراً تلاش‌های نسبتاً بیشتری برای آوردن نظرات پست‌مدرنیستی به درون رشته‌های مختلف علوم اجتماعی صورت گیرد. هدف از این کار ارائه ابزار تحلیلی جدیدی برای بررسی موضوعی تک‌تک این رشته‌هاست. به همین نحو، مطالعات جدیدی در زمینه علوم سیاسی در حال انتشار است و برخی محققان علوم سیاسی تحت تأثیر آراء و افکار کسانی مانند میشل فوکو، ژاک دریدا، آنتونی گیدنز، مارتین هایدگر، ژیل دولوز، ژاک لاکان، ژولیا کریستوا، رولان بارت و ژان بودریار شروع به تجدیدنظر و بازسازی ایده‌ها و روش‌های سیاسی کرده‌اند. این نسل جدید پژوهشگران به طور مستقیم یا غیرمستقیم از اندیشه‌های پست‌مدرنیستی الهام گرفته‌اند. در این زمینه می‌توان به نام افرادی مانند سیون براون، فیلیپ کرنی، ویلیام کانلی، رابرت کوپر، جان هوفمان، ناسی فریزر، لیندا نیکلسون، آن فیلیپس، پائولین روزنو و آن پیتمن اشاره کرد.

این نویسندگان تلقی یکسانی از سیاست ندارند. برخی رادیکال و برخی لیبرال‌تراند، ولی در یک نکته توافق دارند: باید از دستاوردهای جدید فلسفی برای بازسازی سیاست و دمیدن روح تازه‌ای به آن استفاده کرد. همگی آنها خواستار بازسازی مبانی سیاسی و انطباق آن با شرایط جدیداند و از جریان فکری اصلی حاکم بر علوم سیاسی ناخرسنداند. و به دنبال بدیلی برای آن می‌گردند که از آن منعطف‌تر باشد و تساهل بیشتری نشان دهد. نفوذ روزافزون این موج جدید فکری در دانشکده‌های علوم سیاسی در غرب نه تنها موجب تجدیدنظر در متون درسی و موضوع‌های مورد بحث در کلاس‌های درس شده است بلکه به نوبه خود وسایل انتشار کتاب‌های سیاسی با گرایش پست‌مدرن را فراهم می‌آورند.

کتاب *سیاست پست‌مدرنیته*، نوشته جان گیبینز و بوریمر با ترجمه آقای منصور انصاری در زمرة همین آثار قرار دارد. برگردان فارسی این کتاب در سال ۱۳۸۱ در ۲۹۶ صفحه توسط انتشارات گام نو در تهران به چاپ رسیده است. این کتاب درحال حاضر جزء معدود آثار سیاسی پست‌مدرن است که به فارسی ترجمه شده‌اند و از این رو می‌تواند اطلاعات تازه‌ای درباره رویکرد پست‌مدرن به سیاست در اختیار خوانندگان ایرانی‌اش قرار دهد. البته باید گفت روایت ارائه شده در کتاب به هیچ‌وجه به عنوان تنها قرائت موجود از سیاست پست‌مدرن نیست. زیرا همان‌گونه که در کتاب اشاره شده دست‌کم دو قرائت کاملاً متفاوت از سیاست در میان صاحب‌نظران پست‌مدرن وجود دارد؛ گیبینز و بوریمر از این دو رویکرد رقیب و متعارض تحت عنوان پست‌مدرنیسم خوش‌بین و بدبین نام می‌برند و خود را جزء دسته خوش‌بین‌ها قرار می‌دهند و تلویحاً از رویکرد دوم انتقاد می‌کنند و آن را فاقد توانایی لازم برای پیش بردن یک پروژه سیاسی واقعی می‌دانند. اگرچه هر دوی این دیدگاه‌ها از مدرنیته و طرز تفکر مدرن انتقاد می‌کنند، ولی آنقدر با یکدیگر اختلاف دارند که از هم قابل تمییز باشند و به نتیجه‌گیری‌های سیاسی متفاوتی برسند. نویسندگان کتاب بر این نکته تأکید دارند و در بخش‌های مختلف آن را مرتب یادآوری می‌کنند.

## پست مدرنیسم سیاسی؛ خوش‌بین یا بدبین؟

انواع بسیار متنوعی از پست مدرنیسم وجود دارد و این موضوع تا حدود زیادی به تنوع فکری افرادی مربوط می‌شود که به این جریان فکری پیوسته‌اند: بخش بزرگی از آنان سوسیالیست‌های سابق، آنارشویست، فمینیست، هوادار حفظ محیط‌زیست، ضدغربی، ساختارگرایان سابق و غیره هستند و هر کدام از چشم‌اندازی خاص، پست مدرنیسم را تعریف می‌کنند. طبعاً این وضعیت باعث بروز جریان‌های فکری فرعی در درون پست مدرنیسم می‌شود و اصناف مختلف پست مدرن را پدید می‌آورد، اما گیبینز و بوریمر ترجیح می‌دهند که از دو گروه‌بندی عمده نام ببرند: پست مدرنیست‌های «خوش‌بین» یا «مثبت‌نگر» و پست مدرنیست‌های شکاک. این دو طرز تلقی سیاسی کاملاً متفاوتی دارند. شکاکان از لحاظ سیاسی لادری‌اند و به کناره‌جویی از سیاست تمایل دارند؛ در حالی که خوش‌بین‌ها به مشارکت سیاسی بها می‌دهند و مخالف هیچ‌انگاری سیاسی گروه دیگراند. از نظر بدبین‌ها تنها واقعیت سیاست و زندگی هیچ‌انگاری و بی‌یقینی و نسبی بودن امور است؛ در حالی که خوش‌بین‌ها به دنبال تجربه‌های جدید در زندگی می‌گردند و معتقدند از طریق بازسازی اندیشه‌ها و روش‌های سیاسی مرسوم می‌توان به صورت‌بندی‌های جدید سیاسی و شیوه‌های مطلوب‌تر زندگی سیاسی رسید (ص ۳۲). به عقیده آنها از طریق ایجاد تحول فرهنگی می‌توان به این مقصود رسید (ص ۳۳).

نویسندگان کتاب *سیاست پست مدرنیته* به ویژه به این دلیل از رویکرد مثبت‌اندیش در پست مدرنیته حمایت می‌کنند که بتوان از این طریق پتانسیل‌های پیش‌رونده پست مدرنیته را بهتر گسترش داد. به عقیده آنها پست مدرنیته تنها زمانی کارآمدی خواهد داشت که بتواند امکانات موجود را فعلیت ببخشد و به نحوی اثباتی از فرصت‌های موجود استفاده کند. بنابراین، آنچه اهمیت دارد صرفاً عرصه نظر نیست و نباید به نظریه‌پردازی صرف بسنده کرد، بلکه زمان ارائه راهکارهای علمی برای بهبود زندگی انسان‌ها فرارسیده است (ص ۲۱۹). طبعاً در چارچوب چنین برداشتی نمی‌توان فقط به استدلال‌های فلسفی علیه مدرنیته اکتفا کرد بلکه مهم این است که بتوان روش‌هایی را برای تغییر سبک زندگی سیاسی ارائه داد. البته گیبینز و بوریمر قضیه را به عملکردهای سیاسی محدود نمی‌کنند بلکه می‌گویند این تحولات باید سایر عرصه‌های زندگی از جمله فرهنگ عامه، زیباشناسی، روابط خانوادگی، هنر، ارتباطات و غیره را نیز متحول کند.

مسئله اصلی اینجاست که این تحول باید در عمل صورت بگیرد و تنها در قالب انتقاد فرهنگی یا کلی‌گری فلسفی نمی‌توان به آن نایل شد. پست مدرن‌های خوش‌بین از ضرورت استفاده از امکانات موجود و گسترش آنها سخن می‌گویند؛ در حالی که بدبین‌ها در همه جا بحران می‌بینند و آمیدی به استفاده از امکاناتی که قبلاً دنیای مدرن فراهم آورده ندارند (ص ۱۹۱). این رویکرد باعث می‌شود که پست مدرنیسم خوش‌بین از ضرورت استفاده از ظرفیت و توانایی اشکال سیاسی مدرن - به خصوص دمکراسی لیبرال - دفاع کند. به طور کلی، خوش‌بین‌ها هیچ مشکلی در بکارگیری برخی عبارات مدرن

ندارند و مخالف گسست و قطع ارتباط با گذشته‌اند. از این رو شاید بتوان آنها را میان متفکران مدرن و پست مدرنیست‌های شکاک قرار داد.

فضای سیاسی که آنها در پیش روی مخاطبانشان به تصویر می‌کشند، از برخی جهات با الگوی مسلط در جوامع غربی فاصله زیادی ندارد و فاقد برخی انتقادهای قبلی پست‌مدرنیستی از برخی مفاهیم سیاسی مانند حقوق بشر است. بوریمر و گیبینز در کتاب خود به صراحت به این موضوع اشاره می‌کنند. به طور مثال، در صفحه ۱۹۱ کتاب حاضر می‌خوانیم که «دمکراسی‌های لیبرال غربی که زندگی خود را با سرمایه‌داری می‌گذرانند، به نظر می‌رسد به شکل بی‌نظیری آمادهٔ پاسخگویی به تقاضاهای اساسی هستند و می‌توانند در صورت نیاز خود را از نو تجهیز کنند». با این حال، باید گفت که پست‌مدرنیسم خوش‌بین، در عین آنکه برخلاف شکاکان از فروپاشی دمکراسی لیبرال حمایت نمی‌کند، ولی ضمناً نسبت به توانایی دموکراسی غربی در اجابت خواسته‌های جدید عامهٔ مردم نیز مشکوک است و این‌گونه نظام‌های سیاسی را عقب‌مانده‌تر از آن می‌داند که بتوانند به موج جدید خواسته‌های عمومی دمکراتیک در جهان پاسخ شایسته‌ای بدهند. بنابراین خوش‌بین‌ها نیز مانند سایر همگنان خود در میان پست‌مدرن‌ها به دنبال ارائهٔ بدلیل مناسبی برای نظام‌های غربی‌اند.

### عقب‌نشینی یا بازسازی؟

در اینجا این پرسش قابل طرح است که آیا پست‌مدرنیسم خوش‌بین در واقع نوعی عقب‌نشینی محترمانه از مواضع سیاسی قبلی پست‌مدرنیست‌ها و بازگشت به نوعی لیبرالیسم خفیف نیست؟ بدون شک، بوریمر و گیبینز در کتابشان از اصطلاح‌هایی استفاده می‌کنند که در ادبیات لیبرالی کاربرد زیادی داشته‌اند؛ واژه‌هایی مانند جامعهٔ مدنی، حقوق شهروندی، آزادی‌های فردی و دمکراسی. این قبیل اصطلاحات در گذشته در ادبیات سیاسی پست‌مدرن نمود چندانی نداشت و برخی از آنها حتی مذموم بودند، ولی اکنون به تدریج در این نوشته‌ها کاربرد بیشتری پیدا می‌کنند، دربارهٔ دلیل به‌کارگیری بیشتر این قبیل واژه‌های آزادیخواهانه در ادبیات پست‌مدرن باید گفت که اولاً هرچقدر پژوهشگران پست‌مدرنیسم از حالت انتزاعی صرف خارج می‌شوند و به مسائل عینی سیاسی - اجتماعی بیشتر می‌پردازند، حالت کناره‌جویی از سایر سنت‌های فکری در آنها بیشتر رنگ می‌بازد و ضرورت استفاده از تجربه‌های قبلی را بیشتر درک می‌کنند.

شاید نتوان این روند را یک عقب‌نشینی نامید و شاید بهتر باشد آن را واقع‌بینانه ارزیابی کرد. دوم، الگوهای پست‌مدرنیستی در سیاست هنوز از آن درجه از انسجام و جامعیت برخوردار نیستند که بتوانند یک طرح کاملاً مستقل و همه‌جانبهٔ سیاسی ارائه دهند. به ویژه آنکه متفکران عمدهٔ پست‌مدرن هیچ کدام دارای تخصص سیاسی نبوده‌اند. در نتیجه، سیاست‌شناسان پست‌مدرن خواه ناخواه مجبوراند که برای توجیه و تدوین نظراتشان از الگوهای قبلی عاریه بگیرند و این امر از اصالت فعالیت آنها تا حدودی

می‌کاهد و حتی می‌تواند مرزبندی‌های سابق میان مدرنیسم و پست‌مدرنیسم را بر هم بزند و از تشخیص طرح‌های پست‌مدرنیستی در عرصهٔ سیاست و اجتماع بکاهد و آن را به طرح‌های قبلی تشبیه کند. اما در این میان، نباید یک نکته را فراموش کرد و اتفاقاً در کتاب حاضر به صراحت به این موضوع اشاره شده است: نوع تفسیر پست‌مدرنیستی از جامعهٔ مدنی اصل شهروندی، مفهوم سیاست، دموکراسی، جمهوری‌خواهی، عدالت، دولت، اخلاق سیاسی و سایر واژگان سیاسی با تعابیر رایج در نظریه‌های لیبرالی تفاوت کلی دارد و از برخی جهات کاملاً غیرقابل قیاس است، به همین دلیل، نمی‌توان تعابیر سیاسی لیبرال و پست‌مدرن خوش‌بین را هم‌عرض یکدیگر تصور کرد. در واقع، اگر چه گیبینز و بوریمیر میراث سیاسی لیبرال را از برخی لحاظ سودمند می‌دانند، ولی آن را به هیچ وجه کافی نمی‌دانند و به جای آن از رویکردی رادیکال به سیاست جانبداری می‌کنند.

آن دو از یک‌سو با نگاه سستی چپ‌گرایانه مخالفانند و اصول آن را بر نمی‌تابند و از سوی دیگر با دیدگاه‌های لیبرالی نیز موافق نیستند و می‌خواهند از تقسیم‌بندی چپ و راست فراتر بروند و انقلاب کپرنیکی تازه‌ای را در سیاست پدید آورند. این انقلاب تنها ابعاد نظری ندارد بلکه باید در چارچوب عمل نیز پیاده شود. در واقع، کتاب *سیاست پست‌مدرنیته* با هدف نشان دادن این تفاوت مبنایی در اصول به رشتهٔ تحریر درآمده است.

### مبانی سیاست پست مدرن

اگر بخواهیم آنچه را که تاکنون دربارهٔ نگاه خاص نویسندگان کتاب به سیاست گفته شد، جمع‌بندی بکنیم، باید بگوییم که از دیدگاه آنها اولاً رویکرد شکاکانه در پست‌مدرنیسم به صلاح نیست و نتیجهٔ مثبتی را عاید نخواهد کرد و دوم، الگوهای لیبرال و سوسیالیست نیز با توجه به تحولات فرهنگی - اجتماعی جوامع دیگر به کار نمی‌آیند. بنابراین به مبانی جدیدی برای سیاست نیاز هست که در قالب صورت‌بندی‌های سیاسی قبلی قابل بیان نیست. این مبانی جدید در چارچوب رابطهٔ فرد با دولت و جامعه شکل می‌گیرد و به صورت رابطهٔ سیاسی جدیدی نمود پیدا می‌کند. بنیاد این رابطهٔ سیاسی جدید را افزایش امکانات فرد برای بیان خواسته‌های شخصی‌اش تشکیل می‌دهد. این بیان سیاسی فردی به دور از فشارها، محدودیت‌ها و تحمیلات هویت‌ها و گروه‌بندی‌های فوق فردی صورت می‌گیرد و بیانگر نیات و خواسته‌های واقعی فرد است.

نویسندگان کتاب برای تشریح این موضوع از اصطلاح «اکسپرسیونیسم» استفاده می‌کنند که مترجم گرامی آن را به «بیانگرباوری» ترجمه کرده است. به عقیدهٔ نویسندگان کتاب این مفهوم بهتر از مفاهیم دیگر «ساختار احساسی» را منتقل می‌کند که مشخصهٔ خواسته‌ها و اهداف مردم در پست‌مدرنیته است. اکسپرسیونیسم در تعامل پیچیدهٔ انسان‌ها با ساختارها توسعه پیدا می‌کند. زندگی روزمره سریع‌تر از گذشته در حال تغییر است. سبک‌های زندگی مردم مرتب نو می‌شود و انسان‌ها به درک تازه‌ای از

خویشتن رسیده‌اند و به اصطلاح نویسندگان کتاب «خود»‌های آنان از نو ساخته می‌شوند (ص ۱۳). مسئله دیگر بروز تحولات فرهنگی وسیع و تغییر نقش سنت‌ها در زندگی است.

به عبارتی، جامعه پست‌مدرن فرصت‌هایی برای ابراز خود در اختیار می‌نهد که قبل از آن هرگز قابل تصور نبوده است. در واقع، یکی از اهداف اصلی پست‌مدرنیسم در سیاست فراهم آوردن امکانات لازم برای ارضای این «خود»‌های جدید است.

بر همین اساس می‌توان گفت که بوریمر و گیبینز در آینه پست‌مدرنیسم سیاسی نوعی «فردگرایی» جدید را مشاهده می‌کنند. کما اینکه می‌نویسند: «منظور ما از بیانگرباوری میل و ظرفیت برای به فعلیت رساندن هویت‌های شخصی است» (ص ۸۴).

اکسپرسیونیست‌ها کسانی‌اند که اطمینان دارند می‌توانند به هویت «خود» شکل بدهند. آنها توجه زیادی به آزادی خود، توانایی و قدرت برای محقق کردن پروژه‌های خودآفرینی‌شان نشان می‌دهند (ص ۹۳).

آنچه در قالب مفهوم بیانگرباوری در رویکرد بوریمر و گیبینز به پست‌مدرنیسم مطرح می‌شود، تأکید بر تکثر و تعدد هویت‌های شخصی است. به عبارتی، بیانگرباوری در واقع رهیافت مردمی است که تلاش می‌کند تا همواره هویت «جدیدی» برای خودشان تعریف کنند، بر طبق این هویت جهان خود را سروسامان دهند و دست به عمل بزنند. بیانگرباوری این احساس را ایجاد می‌کند که هر مؤلفی ممکن است یک روایت از خود بی‌ظنیر، برای گفتن داشته باشد (ص ۹۲). این چنین تعبیری از تکثر «هویت»‌های شخصی با طرح مدرنیته برای رسیدن به یک تشخص خاص هویتی و قبولاندن عام‌نگری فرق کلی دارد و در عین حال نمادی از تندتر شدن و گسترش یافتن طرح قدیمی لیبرالی برای برجسته کردن نقش فرد در برابر دیگران است. هر چند ریمر و گیبینز می‌کوشند نشان دهند که این ظرفیت بالای خودمختاری شخصی لطمه‌ای به علقه‌های اجتماعی نمی‌زند و فعالیت‌های جمعی در دوره پست‌مدرن را در قالب جنبش‌های جدید اجتماعی تقویت می‌کند و حتی از امکان شکل‌گیری نوعی «جمهوری‌خواهی جدید» در آینده سخن به میان می‌آورند که به صورت احیای کنش عمومی برای حل و فصل منازعات بر سر هویت و سیاست‌گذاری بین شهروندان آزاد در یک فضای عمومی عمل می‌کند (ص ۲۱۶)؛ با این حال، نشانه‌های چندان مشخصی از ایجاد چنین وضعیتی در جوامع مختلف فعلاً به چشم نمی‌خورد.

به طور کلی، می‌توان چنین گفت که تعبیر نویسندگان کتاب درباره پست‌مدرنیسم سیاسی در دو جهت سیر می‌کند. جهت نخست به سوی توجیه بیان‌باورگرایی و گسترش ظرفیت‌های بیانی فردی و پیروی آن از سلیقه‌ها و امیال شخصی خویش است. این مقصود در دوره پسماده‌گرایی در غرب مجال بروز بیشتری یافته است. جهت دوم به سوی گسترش علقه‌های اجتماعی و گریز از ذره‌باوری لیبرالی و گرایش به «باهمادگرایی» و تقویت پیوندهای اجتماعی - سیاسی شهروندان در چارچوب یک دموکراسی رایزنانه و گفت‌ووشنودی سیر می‌کند. این گرایش در حال حاضر در جوامع غربی کمتر مشاهده می‌شود، و

هنوز معلوم نیست که آیا نسبی‌گرایی پست مدرن و برخی گرایش‌های لذت‌جویانه در این طرز فکر امکان رشد اقدامات جمعی را فراهم می‌آورد یا خیر.

در کتاب *سیاست پست مدرنیته* کثرت‌گرایی حلقه‌ واسط میان این فردیت جدید و عمل جمعی محسوب می‌شود. این کثرت‌گرایی ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی و فلسفی دارد. به عقیده نویسندگان کتاب تکثر فرهنگی جوامع یک واقعیت جهانی است (ص ۲۰۰) به صورتی که باید نیاز به تنوع با یک سیاست چندفرهنگی پیوند بخورد. این گفته به شکل‌های دیگر توسط سایر نویسندگان پست‌مدرن مطرح شده و جزء لوازم فکری این مکتب است؛ به همین دلیل همگی از الگوی جامعه چندفرهنگی حمایت می‌کنند.

بدون تردید میان این کثرت‌گرایی فرهنگی و اصل آزادی انتخاب سبک زندگی ارتباط وجود دارد. تنوع‌طلبی پست مدرنیستی می‌طلبد که از انفجار سبک‌های متفاوت زندگی جانبداری کند و از حق هر کسی در پیروی از سبک زندگی و فرهنگ خاص خود سخن بگوید. نویسندگان کتاب از این وضعیت تحت عنوان «رهایبی فرهنگی» نام می‌برند (ص ۱۰۷). بنابراین از این دیدگاه کثرت‌گرایی فرهنگی به معنای گسترش محدوده‌های «آزادی» است. اگر بخواهیم از بیرون به این قبیل تفکرات نظر بیندازیم، آنگاه می‌توان چنین استدلال کرد که هواداری پست مدرنیسم از چندگانگی فرهنگی و از جمله تلاش آن برای احیای فرهنگ‌های بومی و غیرغربی دلیلی بر گرایش آن به سنت‌گرایی نیست بلکه در واقع این دیدگاه از گسترش‌یافتگی لیبرالیسم فرهنگی نشأت می‌گیرد و توجیه‌گر تکثر فزاینده زندگی روزمره است. پست مدرنیسم براساس همین دیدگاه‌ها درباره فردیت، هویت، کثرت‌گرایی و آزادی به درک خاصی از مفهوم دموکراسی می‌رسد. گیبینز و بوریمر به وجود نوعی دموکراسی پست‌مدرن قائل‌اند که با انواع مدرن و پیشامدرن آن فرق کلی دارد. این دو معتقداند که پست مدرنیسم حامی دموکراسی است و می‌نویسند: «پست مدرنیست‌ها به فعالان و مشارکت‌کنندگان و حامیان دموکراسی تبدیل شده‌اند که از اعتماد بالایی درخصوص کارآمدی و اثربخشی خود در عرصه سیاست برخوردارند» (ص ۱۴۸). آن دو در درجه نخست امیدوارند که ارزش‌های متجلی شده در سبک زندگی بر رفتار سیاسی و رویکردها نسبت به حکومت تأثیر بگذارد (ص ۱۴۹).

از آنجا که پست مدرنیسم از هم‌سطح کردن «خود»‌های جدید و نیاز به بیان بی‌واسطه‌ای نیت درونی - هر چه می‌خواهد باشد - جانبداری می‌کند، طبعاً نمی‌تواند با نحوه سازماندهی سنتی و مدرن موافق باشد و از این رو مخالف اشکال سلسله مراتبی حزبی، پارلمانی و دیوان‌سالارانه است و به جای آن به فعالیت‌های غیرمتعارف و غیررسمی گرایش دارد. پست مدرنیست‌ها در وهله نخست امیدوارند که فرایندهای پست‌مدرنیته بتواند به تدریج از طریق افزایش امکان بیان‌های فردی و جمعی از فشار و سیطره سازمان‌ها، احزاب و دولت‌ها بر فرد بکاهد. بنابراین، الگوی پست مدرنیسم درباره دموکراسی باعث شده که این دیدگاه شکل دولت‌مدارانه نداشته باشد و شهروندمحور باشد. آنچه کسانی مانند بوریمر و

گیبینز طلب می‌کنند، شهروندان فعال و مسئولیت‌پذیری است که با گروه‌های سیاسی پاسخگوتر مرتبط و از درجه بالای روشن بینی برخوردار باشند (ص ۱۹۳).

### نتیجه‌گیری

نویسندگان کتاب نظام سیاسی ایده‌آل خود را «جامعه مدنی دموکراتیک کثرت‌گرا» معرفی می‌کنند (ص ۱۹۳). طبق چنین الگویی فرایندهای پست مدرنیزاسیون و جهانی شدن ماهیت دولت - ملت سرزمینی و همچنین ارزش‌ها و نهادهای سیاسی را دستخوش دگرگونی می‌کند (ص ۱۵۵)؛ به تدریج دولت - ملت حاکم جای خود را به شکل متکثرتر جامعه مدنی می‌دهد و حکومت به حلقه‌ای واسط بین گروه‌بندی‌های اجتماعی و سیاسی درهم تنیده تبدیل می‌شود (ص ۲۰۰)، مسئله اصلی حکومت حفظ صلح اجتماعی است و دخالت‌های آن در امور باید کمتر شود (ص ۲۰۱)، اصل شهروندی باید تقویت شود و علم سیاست به حرفه‌ای گفت و شنودی، بازاندیشانه و بازتر تبدیل شود (ص ۲۳۲) و سیاست تفاوت، حاکم گردد. به گونه‌ای که گروه‌بندی‌های مختلف از سیاست به عنوان شکلی از تحقق هویت استفاده کنند (ص ۲۱۴). اینها کم و بیش اصولی هستند که به عقیده نویسندگان کتاب پایه‌های اصلی تأملات پست‌مدرنیستی در سیاست را می‌سازند. به نظر می‌رسد، مخالفت یا موافقت با این اصول و عملی یا غیرعملی فرض کردن آنها می‌تواند دست‌مایه دآوری درباره درستی یا نادرستی افکار سیاسی پست‌مدرن باشد. البته بوریمر و گیبینز با دیدگاهی کاملاً مدافعه‌جویانه از این اصول دفاع می‌کنند و به نقد این دیدگاه‌ها نمی‌پردازند. در خاتمه فهرست‌وار به برخی از نقدهای احتمالی اشاره می‌کنم. البته برای تجزیه و تحلیل این نقدها و توضیح کم و کیف آنها به فرصت دیگری نیاز هست.

در درجه‌ی اول این پرسش قابل طرح است که تصویر مورد نظر نویسندگان تاچه حد با واقعیت‌های سیاسی زندگی معاصر قابل جمع است و اصولاً پست‌مدرنیست‌ها کدام ضمانت‌های اجرایی را برای به کرسی نشاندن مطالباتشان در اختیار دارند؟ به نظر می‌رسد، روال زندگی اکثریت مردم در جوامع غربی و غیرغربی با شاکله مورد پسند نویسندگان کتاب فاصله درخور توجهی داشته باشد.

دوم در کتاب حاضر و اغلب ادبیات سیاسی پست‌مدرنیستی به طرز معناداری درباره عنصر قدرت، سکوت شده است. جایگاه قدرت در کتاب حاضر اصلاً مشخص نیست. قدرت همواره یکی از عناصر مهم سیاست محسوب می‌شده و جزء ارکان نظریه‌های سنتی و مدرن بوده است، ولی اینک در قالب نظرات پست‌مدرن مسئله قدرت یا فراموش می‌شود یا آنکه صرفاً تبارشناسی می‌گردد، شاید به همین دلیل پست‌مدرنیست‌ها، از جمله نویسندگان کتاب مورد بحث ما، از فرارفتن از سیاست و حتی «ضد سیاست» (ص ۲۰۱) سخن به میان می‌آورند؛ در حالی که به نظر نمی‌رسد بتوان به این آسانی از کنار مسئله قدرت گذشت و آن را نادیده گرفت.

سوم، پست‌مدرنیست‌ها رغبت اندکی به نقد فرهنگی نشان می‌دهند و به نظر می‌رسد که سیاست را تابعی از فرهنگ عامه می‌دانند. در واقع، مناسبات حاکم بر فرهنگ عامه چنان بر این دیدگاه‌ها مسلط



است که پیش‌نیازهای سیاسی تا حدود زیادی بر اساس آن تعریف می‌شود. این امر از استقلال سیاست در برابر فرهنگ می‌کاهد. به علاوه، پست‌مدرن‌های خوش‌بین چنان مسحور تنوع و رنگارنگی و سلیقه‌های متفاوت فرهنگی جامعه شده‌اند که نمی‌توانند نقش عوامل فرهنگی در تخریب و بیگانه‌سازی انسان‌ها را در نظر بگیرند. این امر تا اندازه‌ای از جنبه انتقادی نویسندگان مزبور می‌کاهد.

چهارم، عدم توجه کافی پست‌مدرنیست‌ها به صورت‌بندی‌های اقتصادی نیز مشکل‌آفرین است. بدون شک، آنها از برخی جنبه‌های اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری مانند فوردگرایی انتقاد می‌کنند (ص ۴۶)، ولی این قبیل انتقادهای محدود است و به نقد مناسبات سرمایه‌داری نمی‌انجامد. بوریمر و گیبینز اذعان می‌کنند که «در پست‌مدرنیته نیز سرمایه‌داری همچنان حکمفرماست ولی نوع سرمایه‌داری حاکم در آن با سرمایه‌داری مسلط در دوره مدرنیته فرق دارد. سرمایه‌داری پست‌مدرنیته سرمایه‌داری بی‌سازمان یا سازمان نیافته است» (ص ۴۱). این پرسش قابل طرح است که به راستی چه تفاوت ماهوی میان سرمایه‌داری سازمان‌یافته با سرمایه‌داری بی‌سازمان وجود دارد؟

پنجم، این موضوع نیز سؤال برانگیز است که چرا صاحب‌نظران پست‌مدرن در عرصه سیاست به مسائل حاد کمتر علاقه نشان می‌دهند و بیشتر به مسائل جزئی‌تری مانند ماجرای توقف صادرات گوشت گوساله (ص ۱۴۶) توجه نشان می‌دهند. البته مسائل بااهمیتی مانند حقوق زنان، وضعیت محیط‌زیست، خطر ناشی از آلودگی اتمی، مبارزه با نژادپرستی و مخالفت با جنگ‌طلبی در آثار آنها به وفور یافت می‌شود، ولی در مجموع پست‌مدرنیست‌ها سطح مسائل سیاسی حاد مورد بحث در آثارشان را بسیار پایین آورده‌اند و به برخی مسائل [به ظاهر] پیش‌پا افتاده بیش از اندازه اهمیت می‌دهند و در طرح مسائل حادثه‌خوددارترند.

با همه این اوصاف، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که پست‌مدرنیسم در حال متحول کردن پروژه سیاست است. به قول نویسندگان کتاب در این چارچوب «سیاست در حال تبدیل شدن به یک فعالیت بیانی یا ابراز وجود است، به این معنا که سخن گفتن و فعالیت سیاسی نه بیانگر واقعیت بلکه بیان نوع خاصی از سبک زندگی و شکل زندگی خواهد بود» (صص ۱۹۳-۱۹۴).

ریمر و گیبینز ادعا ندارند که توانسته‌اند مدعاهای کلیه نگرش‌های پست‌مدرن را در این زمینه جمع‌بندی کنند. زیرا به عقیده آن دو هیچ چارچوب واحدی وجود ندارد که همه پست‌مدرن‌ها و گفتمان‌های پست‌مدرن درخصوص آن به توافق رسیده باشند (ص ۴۰). با این حال، سعی کرده‌اند که دیدگاه‌های بخش خوش‌بین‌تر این نحله را بازگو کنند و حد و مرزهای آن را با سایر جریان‌های فکری مشخص کنند و در این زمینه به نظر می‌رسد، موفق بوده‌اند.

به هر حال کتاب *سیاست پست‌مدرنیته* در مقایسه با سایر آثار ترجمه شده به زبان فارسی، زوایای تاریک نگرش‌های پست‌مدرن درباره سیاست را روشن‌تر می‌کند.

